

شاھر خ مسکوب

مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار

ناشر: شرکت سهامی کتابهای جیبی - در قطع بزرگ

معرفی از: بصیر نصیبی

نهایی این صدا خاموش نخواهد شد، و هر زمان به آوایی و نوایی سازگار مردم همان روزگار فراگوش می‌رسد (از مقدمه کتاب)

میخواهد. شاه ایران به این واقعیت بی میبرد. شاه ایران می‌فهمد که پشتوانه قیصر که چنین گستاخش کرده - کسی نیست خن فرزندش ... چنین است که گشتاسب بدیاری بشمنان به تحت من شنید و «لهراسپ» گوشه‌شین می‌شود.

گشتاسب در گیر و دار چنگ با تورانیان فریاد بر میدارد که به دین خدا. به اسفندیار وزیر سوگند که پس از جنگ پادشاهی را به اسفندیار و سپهسالاری را بهشون خواهیم‌پرورد. پس از آنکه خطر را دور می‌بیند - دیگر دل آن ندارد که از شهریاری است بثواب.

کوش گشتاسب برایستکه هرچه بیشتر اسفندیار را از خویش دور کند. اورا به چنگ می‌فرستد اما این راهی منطقی نیست اسفندیار باریگر برخواهد گشت.

سرانجام اسفندیار با نیرنگی اسیر زندان پدر می‌شود - گشتاسب بی‌لیاقت در تمام دوران پادشاهی یکبار پای به میدان نبرد می‌نہد و آن زمانیست که «ارجاسپ» به ایران تاخته است اما گشتاسب یارای نبرد را نداشت گریخت و در کوهی محاجره شد. این زمان نیز او نست نیاز بسوی اسفندیار برآفرات و به وزیرش چنین گفت:

«که اورا بیست بران بزمگاه بگفتار بدخواه او بی‌گاه همانگاه من زان پیشمان شدم دلمن خته بد سوی درمان شدم

[اما هرگز از درمان خبری نشد] - و اسفندیار در زندان ماند - آنگاه بی‌درنگ خدا را گواه می‌گیرد و سوگند می‌خورد. که باز پیمان می‌کند که پس از راهیان پادشاهی را به اسفندیار سپارد و می‌دانیم که چه می‌کند. (صفحه ۱۰) [۱].

این چنین رفتار ماعتچار بارها تکرار می‌شود - هرگاه در کار گشتاسب مانعی پیش می‌آید با چرب‌بانی پس را وعدد می‌دهد. و آنگاه که گره از کارش گشوده می‌گردد آنچه که گفته فراموش می‌کند و باز به حیاتی پس را روانه سفر دشواری می‌کند.

اسفندیار می‌باید که دختران اسیر در روئیندز وا آزاد گرداند - سرانجام اسفندیار پیروز می‌گردد - چن سرور و سور برها می‌شود اما از پادشاهی خبری نیست اسفندیار دیگر به‌اشت می‌آید و فریاد بر می‌آورد که:

بهانه کنون چیست من بر چیم پس از رفیع یوبان ز بهرگیم کار گشتاسب سخت مشکل شده می‌باید فرزند را روانه نبرد کند که بازگشش ممکن نباشد. این بار می‌باید سنجهده گام بردارد. با جاماسب و زیر اخترشناش مشورت می‌کند و چاره می‌جوید. «جاماسب» می‌گوید که رستم کشته است و این مرگی است که نمی‌توان از آن رهایی یافت.

.... و آنگاه است که اورا به چنگ پیش زاپستان می‌فرستد و چنان می‌فرستد که چنگ ناگزیر است و مرگ اسفندیار بی چون و چرا.

است که شاهرخ مسکوب - کتاب خوش را با یاد نقالها آغاز می‌کند: شاهنامه افسانه است - واقعیت ن عمر رستم - رویین تن اسفندیار - وجود سیمرغ - با واقعیت مطابقه نمی‌کند. تولد: کودکی و پیری و مرگ رستم فوق پیری است. اما مردی حقیقی تر از رستم، و زندگی و مرگی بشری تر از آن او نیست.

[... از این نظرگاه افسانه رستم، از اسناد تاریخ نهایها حقیقی تر بلکه حتی واقعی تر است زیرا این یکی شناخته ایست از تلاطم امواج و آن دیگری مظہری از زندگی پنهان اعماق ... صفحه ۵] مرگ حتی اسفندیار رویین تن و رستم زورمند را در کام خود می‌کشد. گشتاسب آتش چنگ رستم و اسفندیار را شلهور می‌سازد. برای شناخت روح خیث او می‌باید که به گذشتاش بسراست. گشتاسب، خواستار پادشاهی است. و چون مطلوب را به چنگ نمی‌آورد، به روم می‌گیریزد - قیصر به پشتوانه زور و بازوی او از «لهراسپ» بسیار می‌باشد - و چنین

دیکاتورها در همه‌جا برای انجام نیات سوء خود از «فیرد من» الهام نخواهد گرفت همچنان که در چهار قرن اخیر از ماکیاولی الهام گرفتند.

آنچه انکار ناکردنیست این حقیقت است که محتوی یک کتاب میتواند نیروی محرك عظیمی در تحولات تاریخی باشد و میر حیات بشری را بلکی تغییر دهد. «کتابهایی که دنیا را تغییر داد» گواه این مدعایت در این اثرخواننده با بسیاری آثار متهور جهان ادب و فلسفه و سیاست برخورد می‌کند و مردان بزرگی را با افکار بزرگشان می‌شناسند.

برای نگارش چنین کتابی، همانگونه که رابرт می - داویز در انتخاب کتب دقت داشته است. ناشر نیز از ترجمه‌های خوبی که در زبان فارسی داشتایم استفاده کرده است. در این اثر باتام مترجمین امینی برخورد می‌کیم. از آن جمله‌اند: سیروس پرهاشم - هوشانگ پیرناظر - کاوه‌دهگان - احمد آرام - محمود فخرداعی - ا. ح. آریانبور - احمد بیرشگ و دیگران.

تعصب ضد بردگی الهام گرفته و به منظور ایجاد نفاق و دوستگی طرح ریزی شده».

در سوی دیگر گروه وسیع سایشگران کابه عموم قرار دارند. چنانکه وان وایک بروکس گفته است. که «صرفظر و جدا از محیطی که کلبه عموم» در آن نوشته شده است این کتاب تصویری عظیم از یک عصر و یک ملت است.

نبرد من نوشته آدولف هیتلر است. تم اصلی کتاب عبارت است از اینداد - پاکیزی از برتری تجات. هیتلر اعتقاد داشت که زور و قدرت، حمله و تجاوز را توجیه می‌کند. «سرحدات یک کشور به وسیله انسان تبیین و به وسیله انسان عوض می‌شود - یکی از بدینهای های جهان اینست که عقاید هیتلر با خود او به گور نرفت. هنوز آن حضرت پیروان بیشتری در آلمان دارد و عجب آنکه همان قدرت هائی که فاشیسم را سرکوب کرده اکنون جوهر عقاید اورا در بسیاری از اعمال خود بکار می‌گیرند و باهمان درنده خویش و تجاوز طلبی مرتکب فاجعی بزرگتر می‌شوند

[در دوران سلطنت فکری مذهب ، رستم فردوسی قهرمانی مذهبی نیست . قهرمان مذهبی وجودی معنوی درجهای جمایی و نمونه‌ای واقعی از آرمانهای جامد و تکامل پذیر است و اگر از معنویت خدنه پذیری که نماینده آنت گامی آنسو تر نهد آن را تاه و خود را نفی کردماست . صفحه ۵۲]

شاهرخ مسکوب از محققان مددودی است که ذوق و شوق ادبی را با کار تحقیق بهم آمیخته است - مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار - نمونه‌ای است موفق از تلاش بی‌گیر شاهرخ مسکوب برای معرفی تخصیت‌های واقعی این ترازدی بزرگ .

شاهنامه فردوسی جای و بحث و تفسیر فراوان دارد . و تا آنجا که حافظه من یاری می‌کند کثر برخوره داشته‌ایم با آنها که در راه شناساندن شاهنامه کوشش داشته باشد - اگرهم محققین گرایشی به شاهنامه تنان داده‌اند - از حد تکاون گذرا و سریع تجاوز نکرده است . مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار شاهرخ مسکوب این‌حن را دارد که ما را قدم به قدم و نفس به نفس با شخصیت‌های شاهنامه به پیش میرد - و آنجا که نیاز به توضیح و تفسیر بیشتر باشد . نیازخواهانه برا آورده می‌شود . در پایان کتاب داستان رستم و اسفندیار آورده شده که خود کاری است درخور توجه و تحسین - آمیز . چاپ نخست این کتاب با اقبال روشنگران و دانش پژوهان دربرو گردید . درین چاپ به همت شرکت سهامی کتابهای جیبی در قلعه بزرگ . با تجدید نظر منتشر شده است . شاهنامه اثری است جاودان که گذشت زمان قادر نیست - از غازگی و طراوتی کم کند . و هم‌اگونه در مقدمه کتاب می‌خوانیم ... این صدا خاموش نخواهد شد و هر زمان به آوازی و خوابی سازگار مردم همان روزگار فرا میرسد .

نویسندهان و ناشرانی که بعنوانی از اصحاب این آوارا بگوش مردم میرسانند خدمتی بزرگ وارجدار به سرزمین ما و ملت ما می‌کنند .

نمایش موقوفت آمیز فیلم‌های ایرانی در سینما تک پاریس

در ۱۱ مارس برای ۱۸ اسفند سینما تک پاریس با درودی به «لوئیس لومیر» ۵ فیلم کوچه ایرانی را به نمایش گذاشت فیلم‌ها عبارت بودند از ۱ - یا خانم آمو - (برویز کیمیاوی) ۲ - حفاری در قیطریه (برویز کیمیاوی) ۳ - کلاف (شکوفه شاکری) ۴ - مرگ یک قصه (نسبت نصیبی) ۵ - مرگ یک کلاخ (حسنعلی کوشی) .

در شب نمایش این فیلم‌ها سینما تک پاریس می‌لو از جمیعت بود . استقبالی که تماشاگران ایرانی و فرانسوی از این فیلم‌ها نمودند . حکایتگر این واقعیت است که سینمای جوان ما در معیار جهانی نیز قابل پذیرش است درباره فیلم‌های نمایش داده شده در «سینما تک» پاریس قبل از مجله نگین بحث و نقدهایم .

همه ساله بخت تو بی‌روز باد
شبان سیه بر تو نوروز باد
ودراین حال جنگ دو دوست چه معنی
تواند داشت ؟ اسفندیار چگونه می‌تواند به مخاطر گشتاب دستهای پیش را بهیند کند - و آنهم آنگونه که فرمان درست دارد ، که او را بیاده - در برایر چشم همگان - بیدارگاه سلطان بود . او به دروغ متول می‌شود - و آنگاه که رستم اسفندیار را به میهمانی می‌خواند ، حقیقت را به رستم می‌گوید .

[... در میدان عمل چگونگی کار اسفندیار روش است . رستم را دست بست به تختگاه گشتاب برین ویا جنگین . دوگانگی او همه در باطن است - وجود این دوگانگی در رفتار با رستم آشکار است . صفحه ۴۷]

در درون رستم نیز غوای عجیبی است - مردی ششده ساله که با عزت و افتخار زیست - و در نزد همگان به شهامت و رشدات مشهور - اکون جوانی آمده است تا اورا بدون هیچ دلیل قابل پذیرشی . مستبد زند . و به نزد گشتاب برد .

[- پس زاه چاره چیست ؟ آیا تواند دست از جان خود بشوید تا نه دست در خون اسفندیار شته باشد و نه رسوائی بشدرا پذیرفته باشد . صفحه ۴۸]

رستم می‌اندیشد . چه بهتر که اسفندیار را از تفشهای پلید گشتاب آگاه سازد . اما اسفندیار پذیرای این واقعیت نیست . و این ندای مهریان بر او تأثیری ندارد . و با تمام احوال هرگز رستم در اندیشه نابودی اسفندیار نیست و چنین می‌گوید :

[ترا از پشت زین بدآغوش برمی‌دارم و بر تخت می‌نشانم و هرما تو خرم و شادان بهبار گاه گشتاب می‌آیم و کمر به خدمت چون تو شهریاری می‌بندم . صفحه ۵۰]

رستم در دوین روز بیرون پس از دیدار سیمیرغ . که به پیروزی خود ایمان دارد . اسفندیار را به تمام نیکویهای جهان قسم می‌دهد تا کینه از دل بزداید . این خواست رستم را از زبان شاهنامه بشویم .

بر اسرار همی با تو آیم براه
کنم هرج فرمان دهی پیش شاه
اگر گشتبم او کند شاید
دهان نیز ، اگر بند فرماید

همی چاره جویم که تا روزگار
ترا سیر گرداند از گار زار
درین که پاسخ اسفندیار چنین است :

جز از بند گر کوشش و کار زار
بیش دگر گونه پاسخ میار
و جنگ در میگیرد - رستم مجرح بار میگردد .

و با پیشنهاد دوستان . می‌باید فرار کند اما سیمیرغ رازدان و چاره گر بمعیدان می‌آید [رستم دستان نیز در چله کلان نهاد و چشم اسفندیار روین تن را آماج کرد . صفحه ۵۲]

شاهرخ مسکوب تفسیر جالب و بدینی از شخصیت رستم بدت میدهد .

اما برای این بیداد بهانه‌ای باید . آخر جنگ باشتم برای چه ؟ مگر او و چه گناهی کرده است که سزاوار چنین پاداشی است ؟ صفحه ۱۰]

بمردی همی ز آسمان بگذرد
هی خویشتن گهتری نشمرد
باشهی ز گشتاب نارد سخن
که او تاج نو دارد و معاکین
بدین مان گشتاب در حق رستم نیز ناسپاسی
می‌کند . چراکه او درسالی میهمان رستم بود - و یل زابلستان بگرمی اورا پذیرا شد - او و یارانش همه فرمانی دار پادشاه بودند - طرح و اجرای چنین نتفهای دو حن تواند داشت :

[... هم گشتن این خوش خواندار بادشانی وهم تباهم آن بیگانه گردن فراز صفحه ۱۲]

اسفندیار آگاه است که پدر چه درسر می‌پرورد و می‌گوید :

ترا نیست دستان و رستم بکار
همی چاره چویی باسفندیار
درین آیدت جای شاهی همی
مرا از جهان دور خواهی همی
آیا گشتاب فاقد مهر پدری است ؟ اگر هم از او مهری در دل دارد ، چنان دلبلته تاج و تخت است که به مخاطر حظ آن - به مرگ فرزند رضایت میدهد :

[... در تمام شاهنامه کسی تبهکارت و دلآسودتر از این فرزندگش است . درست پرخلاف کیخسرو . پادشاه خرد و رادرمی . گشتاب شهربار دیسیه و خودپرستی است که ناروا بر تخت اهورایی سلطنت بهدینان جای گرفته است صفحه ۱۶]

گشتاب شخصیت تبهکار شاهنامه - در اوستا * پادشاهی پارساست . اوستا در ستایش او چنین می‌زاید :

«روزیر کی گشتاب دلیر قن ایزدین کلام گز قوی آزننه اهورایی را می‌ساییم که باگز سخت از برای راستی راه آزاد جست که با گز سخت از برای راستی راه آزادی یافت . کیکه بازو ویناه این دین اهورایی زرتست بود » .

[ساخت و پرداخت دامنهای ملی در دوره ساسانیان و آمیختن اساطیر و حماله و تاریخ با هنر و فلسفه درخلاقی ... چگونگی تحول پارهای از شخصیتها و گفتارهای دیگر از این دست خود نیازمند بررسی دیگری است صفحه ۲۲]

«رزیر » و اسفندیار از نخین کانسی بودند که آنین زرتست را پذیرفتند . رزیر بهلوانی است سترگ و از گرامی ترین یاران اسفندیار . رزیر برای اسفندیار چون سیاوش است بسرای رستم .

پس این سخن اسفندیار به پیشمن که اورا چون «رزیر » میدانند حکایتگر این اندیشه است که رزیر کی را عزیزتر ندارد تا رستم را بموی مانند کند .

رستم نیز اسفندیار را ساخت می‌ستاید .